

اعتبار سنجی تاریخ پژوهی متدالول اسلامی، مبتنی بر قرآن و حدیث و اصول کلامی شیعی مطالعه‌ی موردی: سیره‌ی ابن اسحاق

ایمان روشن‌بین

دانشجوی دکتری کلام امامیه

_nami roshanbin@yahoo.com

چکیده

شواهد متعددی وجود دارد که تاریخ‌نگاری در منابع اولیه، تحت تأثیر باورهای کلامی و اعتقادی و همچنین تعلقات قومی و سیاسی مورخان بوده و گاهی تصویر تاریخی ارائه شده، دستخوش تحریفات و تغییراتی قرار گرفته است. در صورت اثبات چنین مطلبی، روشن می‌شود که کتب آنان بدون بررسی علمی، اعتبار چندانی ندارد و چشم بسته نمی‌توان آن‌ها را به عنوان منبع مورد اعتماد قرار داد و تاریخ پژوهی خود را مبتنی بر آن‌ها نمود.

این شواهد از طریق مقایسه و تطبیق گزارش‌های تاریخی ارائه شده در این کتب با قرآن و سنت قطعی، قابل شناسایی است. علاوه بر این، مطالعات تطبیقی میان منابع تاریخی و گزارش‌های معارض در موضوعات مختلف، مؤید این دیدگاه است.

یکی از ملاک‌های اعتبار نقل‌های تاریخی که در بررسی‌های تاریخی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد تطبیق این گزارش‌ها با قرآن، حدیث و اصول کلامی شیعه است. اصولی

چون حکمت و عدالت پروردگار، عصمت انبیا، وجود خط نفاق در عصر نبوی، فضائل خاندان وحی و...

سیره ابن اسحاق (م ۱۵۰) یکی از مصادر متقدم اهل تسنن است. از آنجایی که سیره ابن اسحاق از اولین و مهم‌ترین سیره‌های موجود اهل تسنن، اساس نگارش سیره ابن هشام و تاریخ طبری بوده و منبع و الگوی پژوهش‌های تاریخی بعدی است، بررسی آن ضرورت دو چندانی می‌یابد.

براساس پژوهش انجام شده، اثبات می‌گردد از آنجا که این کتاب نگاشته سده دوم هجری، بالافاصله پس از دوره منع نقل حدیث، جعل روایات و رواج اسرائیلیات و قصه‌پردازی بوده و به سفارش منصور عباسی به قلم تحریر درآمده است، حقائق تاریخی بسیاری که با باورهای کلامی مؤلف و دستگاه حاکمه سازگار نبوده، دستخوش حذف و تحریف قرار گرفته است. شواهد بسیاری گویای مغایرت گزارش‌های این کتاب با عقل، قرآن کریم، مصادر معتبر حدیثی و اصول اعتقادی شیعی، کتب تاریخی همعصر و پس از آن و حتی گزارش‌های دیگر خود این کتاب است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ پژوهی، کلام شیعه، قرآن، حدیث

مقدمه

غیر از مصادر تاریخی اهل تسنن که در میان تاریخ پژوهان جایگاه ویژه‌ای دارند قرآن و حدیث شیعه نیز باید یکی از منابع این علم محسوب شود. اگر چه صحت و اعتبار احادیث موجود در منابع شیعی به قوت آیات مبارک قرآن کریم نیست، اما با لحاظ اعتمادی که بر مصنفات متقدم حدیث شیعه و صاحبان آن‌هاست و همچنین قرائن و شواهدی دیگر، می‌توان بر درستی آن‌ها تا حد زیادی امید داشت و از ترجیح آن‌ها بر نقل‌های تاریخی اهل تسنن، که در بستر تمایلات خلفای ایشان به رشتہ تحریر درآمده است، دفاع کرد.

گذری بر مهم‌ترین مصادر تاریخ اهل تسنن

مهم‌ترین مصادر تاریخی اهل تسنن، «سیره ابن اسحاق»، «سیره ابن هشام» و «تاریخ طبری» است. ذکر این نکته لازم است که سیره ابن اسحاق اصلی‌ترین کتاب تاریخی اهل تسنن و مبنای نگارش سیره ابن هشام بوده و سیره ابن هشام نیز مبنای نگارش تاریخ طبری می‌باشد. (جعفریان، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۶)

محمد بن اسحاق و کتاب سیره وی

ابن اسحاق، ابو عبد الله یا ابوبکر محمد بن اسحاق بن یسار بن خیار مطلبی مدنی (۱۵۱-۱۸۰ق) در مدینه تولد یافت. وی محدث و نخستین سیره‌نویسی است که زندگانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به رشته تحریر درآورده است. (ابن حیان، ۱۴۰۱ق، ج ۷: ۳۸۲-۳۸۳) او را از موالی دانسته و مورخین به مولای فارسی لقبش داده‌اند. (یعقوب، ۱۹۷۵، ج ۲: ۷۴۲)

محمد بن اسحاق در مدینه که در آن روزگار مرکزیت علمی داشت، به کسب دانش پرداخت. وی علاوه بر استفاده از محضر پدر و عمویش موسی بن یسار و عده دیگری از جمله محمد بن مسلم بن شهاب زهری، ابان بن عثمان بن عفان، قاسم بن محمد بن ابی بکر، عاصم بن عمر بن قتاده، عبد الله بن ابی بکر بن محمد مدنی، محمد بن سائب کلبی و... دانش آموخت. (ارنؤوط، ۱۹۸۵، ج ۷: ۳۴) غیر از اساتید یاد شده، محمد بن اسحاق در مدینه در سلک یاران امامان شیعه، حضرت باقر (علیه السلام) و حضرت صادق (علیه السلام) درآمد و از آنان نقل حدیث کرد. (محمد بن احمد، ۱۳۳۴-۱۳۳۲ق، ج ۲۱: ۲۹۰) در اثر این خدمات، محمد بن اسحاق نه تنها در علم سیره و مغازی شهرت یافت و از سرآمدان اهل زمان گردید، بلکه در روایات سنن و احکام نیز نام‌آور شد. (ابن حیان، ۱۴۰۱، ج ۷: ۳۸۳)

روابط ابن اسحاق با مالک بن انس پیشوای مذهب مالکی تیره بود. ابن اسحاق احتمالاً از همقطاران و دانشمندان همسطح مالک در مدینه شمرده می‌شد. ابن اسحاق ظاهراً پس

از تأليف «الموطأ» از سوی مالک آشکارا نسبت به دانش مالک ابراز تردید و ناخشنودی کرد و اعلام داشت که کتاب‌های مالک را نزد من بیاورید تا نادرستی و عیب‌های آن را برشمارم. مالک نیز درباره ابن‌اسحاق سخنان زهرآگین می‌گفت و او را «دجالی از دجالان» و دروغگو می‌خواند. (بغدادی، بی‌تا، ج ۱: ۲۲۳ ۲۲۴) از جمله ایرادهای مالک بر ابن‌اسحاق این بود که او روایات مربوط به غزوات پیامبر را در میان یهودی‌زادگان تازه مسلمان شده جستجو می‌کند، بی‌آنکه آن‌ها را به محک بیازماید. (ابن‌حیان، ۱۴۰۱، ج ۷:

(۳۸۲ ۳۸۳)

اعتراضاتی نیز به روایات و احادیث او وارد کرده‌اند که از آن جمله می‌توان اتهام تدلیس در حدیث را که احمد بن حنبل به او داده، نام برد. بدین سبب بعضی از علماء از احتجاج و دلیل آوردن براساس روایات ابن‌اسحاق خودداری کرده‌اند. (بغدادی، بی‌تا، ج ۱: ۲۲۴ ۲۲۳) شیخ طوسی نیز وی را تضعیف کرده و درباره‌اش آورده است: «الأذى ضعيف» (شیخ طوسی، ۱۳۸۱ هـ ق: ۳۴۴) ابن‌نديم نیز اشکال‌های ابن‌اسحاق را چنین برمی‌شمارد (ابن‌نديم، ۱۳۴۸ ق: ۱۰۲):

۱. تأثر از یهود

۲. تضعیف او به دست اهل حدیث

۳. درج اشعار ساختگی در کتاب

محمد بن اسحاق اولین سیره‌نویس نسبتاً جامع است. (تاریخ التراث العربي، التدوین التاریخی، ۸۵) کتاب او دارای ساختار منظم و مشتمل بر نقل وقایع تاریخی از آغاز زندگی حضرت آدم تا پایان زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌باشد.^(۱) ابن‌اسحاق سیره خود را به منصور یا مهدی زمانی که ولیعهد بوده هدیه کرده است. (بغدادی، بی‌تا، ج ۱: ۲۱۱) وی تحت تأثیر راویان یهودی و مسیحی یا آنان که متأثر از اهل کتاب بوده‌اند، قرار داشته است. (ابن‌نديم، ۱۳۴۸: ۱۰۲) ابن‌هشام (۲۱۳م یا ۲۱۸هـ) به تهذیب سیره او دست زد. او بخش‌های زیادی چون «کتاب المبتدأ» را که ابن‌اسحاق آن را از طریق راویان یهودی و با استفاده از مأخذ اهل کتاب نگاشته بود و اشعاری را که برای تکمیل ساختار

تاریخی خود استفاده نموده بود، (همان) و مطالبی را که ابن‌هشام آن‌ها را شنیع می‌دانسته، حذف نموده است. (جعفریان، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۷)

متن تهیه شده ابن‌اسحاق به‌طور کامل به دست ما نرسیده، اما تهذیب آن توسط عبدالملک بن هشام با نام سیره ابن‌هشام (السیرة النبوية لابن هشام) در دسترس می‌باشد که گفته‌های ابن‌اسحاق و آنچه را که ابن‌هشام اضافه کرده، دقیقاً مشخص است.

محورهای نقد سیره ابن‌اسحاق

با توجه به مشکلات حدیث در میان اهل‌تسنن که عبارتند از منع نقل حدیث در سده اول هجری، جعل روایات و رواج اسرائیلیات و قصه‌پردازی و نگارش سفارشی تاریخ براساس خواسته خلیفه عباسی که از دشمنان اهل‌بیت (عليهم السلام) بود نقد این کتاب و بیان مسائل آن و عدم اطمینان به نقل‌های وی، امری دور از ذهن نمی‌نماید؛ چرا که وی نیز در همین زمان و بستر اجتماعی به تأليف کتابش دست یازیده است.

در یک بررسی کلی سخنان ابن‌اسحاق در این کتاب مبتنی بر ۵ اصل، نقدپذیر است:

۱. مغایرت گزارش‌های تاریخی آن با قرآن کریم
۲. مغایرت گزارش‌های تاریخی آن با روایات معتبر شیعه
۳. مغایرت گزارش‌های تاریخی آن با اصول کلامی و اعتقادی شیعی، مانند عصمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
۴. مغایرت برخی گزارش‌های تاریخی این کتاب با برخی دیگر از بخش‌هایش
۵. مغایرت گزارش‌های تاریخی این کتاب با گزارش‌های کتب همعصر و متأخر از آن

شواهد تأثیر باورهای کلامی ابن‌اسحاق بر تأليف کتاب

براساس مقدمات پیش گفته و ۵ اصل بیان شده، می‌توان نمونه‌های زیادی از تأثیر پذیری نگاشته ابن‌اسحاق از باورهای کلامی اش را بررسی نمود. به جهت محدودیت این مقاله، در ادامه برای هر اصل، صرفاً به یک مورد اکتفا شده است.

۱. مشورت در جنگ بدر، نمونه‌ای برای اصل دوم و پنجم

در جنگ بدر، بعد از اینکه مسلمانان متوجه شدند سپاه ابوسفیان مسیرش را تغییر داده و دیگر به آنها نمی‌رسند؛ و از طرفی دیگر مشرکان برای حفظ کاروانشان، از مکه به قصد مسلمانان خارج شده‌اند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نظر اصحاب را خواستار شده و فرمودند: ما به قصد کاروان تجاری، با ۵۰ محافظ آمده بودیم، ولی هم‌اکنون با یک لشکر مسلح از کفار روبرو خواهیم شد.

در کتب روایی شیعی آمده است که ابوبکر اشاره به قدرت قریش، ضعف مسلمانان و خطرناک بودن اوضاع کرده و مایل به رها کردن جنگ و گریختن دارد. لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او می‌فرمایند: «بنشین!» عمر نیز حرف‌هایی مانند ابوبکر می‌زند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او نیز می‌فرمایند: «بنشین!» وقتی مقداد آمادگی خود برای جنگ و گوش به فرمان بودنش را اعلام می‌کند، آن حضرت برایش دعای خیر می‌فرمایند.^(۲) اما ابن اسحاق درحالی که اصل ماجرا را انکار نکرده، گفته‌های ابوبکر و عمر را پنهان نموده است. او داستان را چنین نقل می‌کند:

رسول خدا [صلی الله علیه و آله] اصحاب خود را جمع کرده خبر حرکت قریش را به اطلاع آنها رسانید و برای بازگشت به مدینه و یا جنگ با قریش با آنها مشورت کرد. ابوبکر و عمر هر کدام برخاستند و به نوبه خود چیزی گفتند، سپس مقداد بن عمرو برخاست و چنین گفت: ای رسول خدا هر چه خداوند برایت مقرر فرموده بدون تأمل اجرا کن که ما با تو هستیم،... رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداد را ستود و در حقش دعا کرد. (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۲: ۲۶۶)

ابن اسحاق، هیچ اشاره‌ای به گفته‌های عمر و ابوبکر نمی‌کند، اما در تمامی کتب تاریخی، بیانات جناب مقداد را ذکر کرده‌اند. اگر کسی ابتدائاً با روایات تاریخی‌ای که عموم بزرگان اهل تسنن بیان کرده‌اند، مواجه شود، این تصور برایش ایجاد می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با عمر و ابوبکر مشورت کرده و آنها هم بیانات نیکویی را گفته‌اند، اما ظاهرآ سخن آنان در تاریخ ثبت نشده است. زمانی این تحریف در نقل تاریخ بیشتر روش

می شود که به دیگر کتب اهل سنت رجوع شود. چرا که دیگران تعبیری به کار برده‌اند که علاوه بر متفاوت بودن با نقل ابن‌اسحاق، روشن کننده برخی دیگر از واقعیات است. مسلم در صحیح خود در باب غزوه بدر حدیث زیر را نقل می‌کند:

... عن ثابت عن انس ان رسول الله(ص) شاور حین بلغه اقبال ابی سفیان. قال فتكلم ابوبکر فاعرض عنه ثم تكلم عمر فاعرض عنه... فانطلقو حتى نزلوا بدرأ.^(۳) در این نقل، ابوبکر و عمر با پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن گفته و اظهار نظر کردند، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن‌ها روی گرداندند. هر چند مسلم نیز عباراتی را که ابوبکر و عمر نقل نموده‌اند حذف کرده، اما با آوردن عبارت (فاعرض عنه)، از آنجایی که اعراض از کسی معمولاً از روی ناراحتی است، تاریخ پژوه را به آن رهنمون می‌کند که طبعاً آنان جملاتی به کار برده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آنان ناخشنود شده‌اند که روی مبارک خود را از ایشان برگردانده‌اند. اما ابن‌اسحاق باورهای کلامی خود را در نگارش خود دخیل نموده و بخش مربوط را به صورت کلی حذف نموده است. و این مهم، با مقایسه و تغایر تاریخ ارائه شده از جانب او، با قرآن و دیگر کتب هAACمعرض قابل تشخیص است.

۲. داستان سرایی کعب بن مالک درباره تخلف از غزوه تبوک، نمونه‌ای برای اصل

یکم، سوم، چهارم و پنجم
ابن‌اسحاق این جریان را از عبدالرحمن ابن عبدالله بن کعب بن مالک، نوه کعب و او هم از پدرش عبدالله نقل می‌کند:

گزارش تخلف من از رسول خدا صلی الله علیه[و آله] و سلم در غزوه تبوک، چنین است که من هرگز نیرومندتر و ثروتمندتر از آن هنگام نبوده‌ام، به خدا که هیچ وقت دو شتر سواری برایم فراهم نمی‌بود مگر در آن غزوه!... وقتی خبردار شدم که رسول خدا از تبوک باز می‌گردد، اندوه بر من غالب شد و به فکر دروغ‌پردازی افتادم و با خود گفتم: با چه بهانه‌ای از خشم رسول خدا بیرون آیم؟ از خاندانم

هر کدام که اهل نظر دادن بودند کمک خواستم. وقتی گفته شد: رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم نزدیک شد، فکر باطل از من دور شد و دانستم که جز با راستگویی از آن حضرت نجات نخواهم یافت. لذا تصمیم خود را یکسره کردم که راست بگویم. تخلّف کنندگان آمده و سوگند (دروغ) می‌خورند و عذر می‌آورند... من رفته و بر آن حضرت سلام کردم، با تبسمی غضب‌الود فرمود: بیا! جلو رفتم تا در پیشگاهش نشستم، به من فرمود: چرا تخلّف کردی؟ گفتم: یا رسول الله به خدا که اگر نزد غیر شما از اهل دنیا نشسته بودم، در خود می‌دیدم که با عذر آوردن از خشم او ایمن بمانم. ولی به خدا قسم دانسته‌ام که هرگاه دروغ بگویم، شما از من راضی می‌شوید و احتمال می‌رود که خداوند تو را به زودی بر من خشمگین سازد و هرگاه راست بگویم، بر من خشم گیرید. امیدوارم عاقبت کارم از سوی خداوند خیر باشد. نه، خدا می‌داند که من عذری نداشتم، به خدا که هیچ وقت قوی‌تر و ممکن‌تر از وقت تخلّف از شما نبوده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود: این را درست گفتی! حالا برخیز تا خداوند درباره‌ات داوری کند.

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم دستور داد که با هیچ‌یک از ما سه نفر (کعب بن مالک و مرارة بن ربیع عمری و هلال بن ابی‌امیه واقفی) از میان متخلفان سخن گفته نشود. ما از مردم کنار گرفتیم و آن‌ها نسبت به ما چهره درهم کشیدند، تا آنجا که من از خودم و از زمین هم بیگانه شدم که آن زمینی نبود که من می‌شناختم، پنجاه شب به همین وضع گذراندیم...

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم هنگامی که نماز صبح را خواند، به مردم اعلام کرد که خداوند بر ما توبه آورده (توبه ما را پذیرفته) است، لذا مردم در پی مژده دادن به ما سرعت گرفتند... جامه‌ای را که پوشیده بودم، از تن در آورده و به عنوان مژدگانی به کسی که برایم مژده آورده بود، دادم. به خدا سوگند که آن روز، جز آن جامه، لباس دیگری نداشتم! دو جامه به عاریت

گرفته و پوشیدم. سپس به سوی رسول خدا صلی الله علیه[و آله] و سلم روانه شدم. مردم با من دیدار کردند و به توبه‌ام مژده داده و می‌گفتند: توبه خداوند بر تو گوارا باد!

کعب گوید: وقتی به رسول خدا صلی الله علیه[و آله] و سلم سلام کردم، در حالی که چهره مبارکش از خوشحالی برق می‌زد، به من فرمود: «به بهترین روز از آن هنگام که مادرت تو را زاییده بشارت باد» گفتم: یا رسول الله بشارت از شماست یا از سوی خداوند؟ فرمود: «بلکه از سوی خداوند است»... وقتی در پیشگاه آن حضرت نشستم، عرض کردم: یا رسول الله! به خاطر توبه‌ام به سوی خداوند عزوجل، تمام ثروتم را به پیشگاه خدا و رسول صدقه می‌دهم. رسول خدا صلی الله علیه[و آله] و سلم فرمود: قسمتی از اموالت را نگاه دار، که برایت بهتر است.

و خداوند متعال (این آیات را) را نازل فرمود: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَرِيقُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ . وَعَلَى الْثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنَّ لَا مُلْجَأًا مِّنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوْبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ إِيمَانُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (التوبه: ۱۱۷-۱۱۹)

کعب گوید: به خدا سوگند که هیچ نعمتی از روزی که خداوند مرا به اسلام هدایت فرمود، بزرگ‌تر از راست گفتم به رسول خدا صلی الله علیه[و آله] و سلم نبود که دروغ نگفتم تا مانند سایرین که دروغ گفتند، هلاک شوم. و اینکه خداوند، از تخلف ما یاد فرموده، به خاطر تخلف و عقب ماندنمان از غزوه نبود، بلکه چون کارمان را به عقب انداخت و از کسانی که سوگند یاد کرده بودند و عذرخواهی شان را پذیرفته بود، به تأخیر افکند، ما را به این نام خواند.

(ابن‌هشام، بی‌تل، ج ۴: ۱۸۱ ۱۷۵)

بنابراین، براساس نقل ابن‌اسحاق، کعب بن مالک در جریان تبوک در عین سلامتی و

مکنت مالی، از شرکت در تبوک تخلف کرد. پس از رجوع حضرت، قصد داشت مانند دیگر تخلف‌کنندگان، خدمت حضرت رفته و عذر دروغ بیاورد، ولی بعد متوجه شد که جز از طریق صداقت نمی‌تواند نجات یابد. خدمت حضرت رسیده و واقعیت را برای ایشان گفت. پس از گذشت ۵۰ روز، به‌خاطر صدق در گفتارش، مغفرت الهی شامل حالش شد. سپس می‌گوید: آیه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹) درباره او نازل شده! و بالاتر از این تعبیر و تمجید قرآن، برای خود سراغ ندارد.

نقد نقل ابن اسحاق مبتنی بر اصل یکم، سوم، چهارم و پنجم

ابن اسحاق در حالی حادثه را این چنین نقل می‌کند که با واقعیت رخ نموده در تاریخ همخوانی ندارد. در غزوه تبوک تعداد زیادی از منافقان نفاق خود را علنی نموده و از شرکت در غزوه خودداری نمودند. ابن سعد درباره این موضوع می‌گوید:

و خرج فی غزوة تبوک ناس كثیر من المنافقین لم يخرجوا فی غزوة قط اکثر منهم فی غزوة تبوک و تكلموا بالنفاق (محمد بن سعد، ۱۴۰۵، ج ۴: ۸۹)

پس از مخالفت منافقان، آنچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را بیش از هر چیزی آزرده خاطر نمود، عدم حمایت ثروتمندان منافق از مؤمنین نیازمند بود، چرا که عده زیادی از مؤمنین آرزوی همراهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را داشتند، اما به جهت عدم تمکن مالی و نداشتن حتی یک شتر، نتوانسته بودند به این توفیق دست یابند. این مؤمنین به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مراجعه می‌کردند تا حضرت مرکبی برای آن‌ها فراهم نمایند و ایشان همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شوند، ولی حضرت می‌فرمودند مرکبی‌ندارم که شما را همراه کنم. همین مسئله دل آن‌ها را می‌شکست و در حالی که اشک در چشمانشان حلقه زده بود، از خدمت حضرت بر می‌گشتد.

إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلُهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلُّوا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
حَزَنًا أَلَا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (توبه: ۹۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با صراحة ناراحتی خود را از این گروه اعلام نمودند:

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] فرمودند: چه مانعی داشت که هر یک از ایشان وقتی تخلف کرد (و خودش بر جای ماند) یک مرد چالاک را در راه خدا، بر یکی از شترانش می‌نشاند؟ (و به جهاد برمی‌انگیخت) بر من گران است که مهاجرین از قریش و انصار و غفار و اسلم از همراهی با من باز نشینند و تخلف کنند.^۴

پس از بازگشت آن حضرت از تبوک، منافقین خدمت ایشان رسیده تا عذرخواهی کنند، اما ایشان نه تنها عذر هیچ کس را نپذیرفتند، بلکه روی ترش نموده و از سخن گفتن با آنان دوری کردند؛ بلکه دستور دادند تا همه مسلمانان با آنان سخن نگویند. وضع به صورتی شده بود که پسر از پدر، برادر از برادر، زن از شوهر و... اعراض کرده بودند و این عرصه را بر منافقین تنگ کرد. واقعی گوید:

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم هنگامی که در ذی اوان منزل کرد، عموم منافقانی که از آن حضرت تخلف کرده بودند (به استقبال آن حضرت و به منظور عذرخواهی) بیرون رفتند، رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم (به همراهان) فرمودند: با هیچ یک از کسانی که از ما تخلف کرده‌اند، سخن نگویید و همنشین نشوید تا اینکه به شما رخصت دهم. وقتی آن حضرت به مدینه رسید، عذرآوران آمدند قسم یاد می‌کردند، ولی آن حضرت از آن‌ها روی گرداند و مؤمنان از آن‌ها روی گردانندند تا آنجا که شخص از پدر و برادر و عمومی خود روی می‌گرداند و بی‌اعتنایی می‌کرد...^(۵)

قرآن کریم به صراحت اعلام می‌کند که منافقان قسم دروغ خورده و عذر دروغ می‌آورند:

وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ أَسْتَطَعْنَا لَخَرْجَنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (توبه / ۴۲) يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرِى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرْدُونَ إِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبَّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ . سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَاهِمْ جَهَنَّمُ جَزاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ . يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضِي عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (التوبه: ۹۶-۹۴)

هنگامی که به سوی آن‌ها (که از جهاد تخلف کردند) بازگردید، از شما عذرخواهی کنند. بگو: «عذرخواهی نکنید، ما هرگز سخن شما را باور نخواهیم کرد، چراکه خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ خدا و رسولش اعمال شما را می‌بینند؛ سپس به سوی کسی که دانای نهان و آشکار است، بازگشت داده می‌شوید؛ او شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد).» هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند، تا از آنها اعراض و (صرف نظر) کنید، از آن‌ها اعراض کنید (و روی بگردانید)؛ چرا که پلیدند؛ و جایگاهشان دوزخ است، به کیفر اعمالی که انجام می‌دادند.

برای شما قسم یاد می‌کنند تا از آن‌ها راضی شوید، اگر شما هم از آن‌ها راضی شوید، خداوند (هرگز) از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد.

و در جای دیگر متذکر می‌شود که منافقین با میل و رضایت تخلف کردند:

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرُهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَفْسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَتَفَرَّوْا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (التوبه: ۸۱)

آنچه در این آیات بسیار مهم است و باید به آن توجه شود، عمومیت داشتن آیات است. به عبارت دیگر، آیات کسی را استثنان نکرده و فرموده همه آنان که بر جای خود مانده و از همراهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تخلف نمودند، از روی عمد این کارها را انجام داده و به کاری که کرده بودند نیز راضی بودند. پس از اینکه حضرت بازگشتند، منافقین به دروغ قسم خورده و عذر آوردهند. خداوند متعال که

از دل‌های آنان خبر دارد، به آن‌ها و عده عذاب می‌دهد:

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ
مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آل عمران: ۱۸۸)

گمان میر آن‌ها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می‌شوند و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند (بلکه) برای آن‌ها عذاب دردنگی است.

براساس اعتراف خود کعب بن مالک که گفت: «گزارش تخلف من از رسول خدا صلی الله علیه[و آله] و سلم در غزوه تبوك، چنین است که من هرگز نیرومندتر و ثروتمندتر از آن هنگام نبوده‌ام، به خدا که هیچ وقت دو شتر سواری برایم فراهم نمی‌بود مگر در آن غزوه!..» (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۴: ۱۷۶) لذا باید گفت: تعابیر تند آیات شامل او نیز می‌شود. از جمله آن تعابیر می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَافِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (التوبه/۹۳)

وَ سَيِّرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ (التوبه/۹۴)

وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (التوبه: ۸۱)

فَأَعْرَضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَا وَئِهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (التوبه: ۹۵)

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضِي عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (التوبه: ۹۶)

این آیات گویای خشم و غضب الهی نسبت به کعب و همراهان او است. حال چگونه است که او خود را مخاطب اصلی آیه «کونوا مع الصادقین» می‌داند؟! این آیه خطاب به مؤمنین یک توصیه مهم می‌کند که اگر میل دارید آسوده خاطر و مطمئن باشید، با «صادقان» همراه شوید. یعنی اگر از این گروه یا فرد تبعیت کردید، با خطر مواجه نمی‌شوید، والا در معرض گمراهی هستید. لذا کعب نمی‌تواند آن شخصی باشد که خداوند مؤمنین را به تبعیت از او رهنمون می‌شود. از طرفی دیگر کعب بن مالک پس از قتل عثمان، با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت نکرده بود:

و قاموا كلهم فأتوا علينا (ع)... و بايعه المسلمين بالمدينة إلا محمد بن مسلمة و عبد الله بن عمر و أسامة بن زيد و سعد بن أبي وقاص و كعب بن مالك و حسان بن ثابت و عبد الله بن سلام. (ابن أبي الحديدة، ۱۴۰۴، ج ۴: ۹) وَ كَانَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ مِنْ شِيَعَةِ عُثْمَانَ. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳۲: ۷۱)

از آنجایی که کعب را از هواخواهان عثمان دانسته‌اند، براساس باورهای کلامی شیعی، منظور از «کونوا مع الصادقین» نمی‌تواند او باشد. همچنین با توجه به عبارت «تاب عليهم»

می‌توان گفت آیه نه تنها در مدح وی نیست، بلکه در مقام مذمت او نازل شده است.
اما تعارض‌ها و اشکال‌هایی که در همین کتاب ابن اسحاق وجود دارد: وی مخالفت
کعب را به نقل از کعب چنین آورده است:

«گزارش تخلف من از رسول خدا صلی الله عليه[و آله] و سلم در غزوه تبوك،
چنین است: من هرگز نیرومندتر و ثروتمندتر از آن هنگام نبوده‌ام، به خدا که هیچ
وقت دو شتر سواری برایم فراهم نمی‌بود مگر در آن غزوه!...» (ابن‌هشام، بی‌تا،
ج: ۴: ۱۷۶)

آن‌گاه در صفحه بعد درباره ثروتش هنگام تخلف به نقل از کعب آورده:
«خدا می‌داند که من عذری نداشتم، به خدا که هیچ وقت قوی‌تر و متمكن‌تر از
وقت تخلف از شما نبوده‌ام.» (همان: ۱۷۷)

اما در سه صفحه بعد آنچه را که در خصوص ثروت کعب گفته بوده فراموش کرده،
گوید:

«و وقتی مژده بخشایش الهی را برایم آوردند، جامه‌ای را که پوشیده بودم، از
تن در آورده و به عنوان مژدگانی به کسی که برایم مژده آورده بود، دادم. به خدا
سوگند که آن روز، جز آن جامه، لباس دیگری نداشتم! دو جامه به عاریت گرفته
و پوشیدم.» (همان: ۱۸۰)

و جالب‌تر آنکه در همین صفحه آمده است: کعب پس از عاریت گرفتن لباس، به
خدمت آن حضرت رفته، در حضور رسول خدا (صلی الله عليه و آله) به شکرانه
بخشایش الهی می‌گوید:

«يا رسول الله! به خاطر توبه‌ام به سوی خداوند عزوجل، تمام ثروتم را به پیشگاه
خدا و رسول صدقه می‌دهم. رسول خدا (صلی الله عليه و آله) نیز در جواب او
فرمودند: قسمتی از اموالت را نگاه دار، که برایت بهتر است.» (همان)

لذا چنانچه مشاهده می‌شود، ابن اسحاق در شرح داستان تخلف مالک بن کعب سعی
کرده است از وی شخصیتی مثبت ارائه نماید؛ حال آنکه نقل او با آیات قرآن، باورهای

کلامی شیعی، گزارش‌های تاریخی مصادر اهل تسنن همعصر و متاخر از آن و حتی بخش‌های دیگر کتاب خود او، تغایر داشته و این حاکی از تأثیر باورهای کلامی او در نگارش کتابش است.

۳. پیامبر در چهل سالگی مبعوث می‌شود یا به نبوت می‌رسد؟ نمونه‌ای برای اصل اول، دوم و سوم

ابن اسحاق واقعه غار حرا را این‌گونه نقل می‌کند:

«قال رسول الله (صلی الله علیه و سلم): قال: فَخَرَجْتُ ، حَتَّى إِذَا كُنْتُ فِي وَسْطِ الْجَبَلِ سَمِعْتُ صَوْنَا مِنَ السَّمَاءِ يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَا جِبْرِيلُ... وَانْصَرَفْتُ رَاجِعًا إِلَى أَهْلِي، حَتَّى أَتَيْتُ خَدِيجَةَ فَجَلَسْتُ إِلَيْهَا فَخُذْهَا مُضِيقًا إِلَيْها، فَقَالَتْ: يَا أَبَا القَاسِمِ، أَيْنَ كُنْتَ؟ فَوَاللهِ لَقَدْ بَعَثْتَ رَسُولَكَ فِي طَلْبِكَ حَتَّى بَلَغُوا مَكَةَ وَرَجَعُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ حَدَّثْتُهَا بِالْحَدِيثِ، فَقَالَتْ: أَبْشِرْ يَا ابْنَ عَمٍّ، فَوَالَّذِي نَفْسُ خَدِيجَةَ يَبْدِئُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ نَبِيًّا هَذِهِ الْأُمَّةِ.

ثُمَّ قَامَتْ فَجَمِعَتْ عَلَيْهَا ثِيَابَهَا، ثُمَّ انطَلَقَتْ إِلَى وَرَقَةَ بْنِ نُوفَلَ بْنِ أَسْدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِّيِّ بْنِ قَصِّيِّ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّهَا، وَكَانَ وَرَقَةَ قَدْ تَنَصَّرَ وَقَرَأَ الْكِتَبَ، وَسَمِعَ مِنْ أَهْلِ التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ، فَأَخْبَرَتْهُ بِمَا أَخْبَرَهَا بِهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهُ رَأَى وَسَمِعَ، فَقَالَ وَرَقَةُ بْنُ نُوفَلٍ: قَدْ وَسَلَّمَ قَدْ وَسَلَّمَ، وَالَّذِي نَفْسُ وَرَقَةَ يَبْدِئُ، لَئِنْ كُنْتَ صَدِقَتِينِي يَا خَدِيجَةَ لَقَدْ جَاءَهُ النَّامُوسُ الْأَكْبَرُ الَّذِي كَانَ يَأْتِي مُوسَى، وَإِنَّهُ لِنَبِيٍّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَقَوْلِي لَهُ: فَلِيَشْبَتْ. فَرَجَعَتْ خَدِيجَةُ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَتْهُ بِقَوْلِ وَرَقَةِ بْنِ نُوفَلِ...» (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱: ۲۵۴ ۲۵۲)

در این نقل، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آل‌هه) پس از وحی الهی همچنان در فشار و اضطراب هستند و نمی‌دانند چه اتفاقی رخ داده است! اما حضرت خدیجه (سلام الله علیها) پیش از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آل‌هه) سخنی بگویند، می‌فرماید: «فَوَالَّذِي نَفْسُ خَدِيجَةَ يَبْدِئُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ نَبِيًّا هَذِهِ الْأُمَّةِ» (همان: ۲۵۴) سپس برای مطمئن شدن نزد

ورقه بن نوفل که اهل کتاب بود^(۷) می‌رود. ورقه که این اخبار را از اهل کتاب شنیده بود، قسم می‌خورد: «إِنَّهُ لَنَبِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (همان)

این گزارش تاریخی ابن‌اسحاق با عقل و اصول کلامی و اعتقادی و روایات شیعی سازگار نمی‌باشد، چرا که امکان ندارد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نبوت خود اطمینان نداشته باشند. چگونه جایز است خداوند فردی را به نبوت برگزیند و او نفهمد و ناچار باشد که همسرش و یک نصرانی او را به این امر مهم یادآور شوند؟! و چگونه این فردی که خود نمی‌داند نبی است، حجت‌الله‌ی بر سایرین است؟!

چرا که کسی چون ورقه بن‌نوفل و راهب نصرانی و دیگر علمای یهود حتی در کودکی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیدن ایشان و ملاحظه علائم، بشارت و انذار به پیامبری حضرتشان داده بودند، اما شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) حتی پس از ملاقات با جبرئیل متوجه نمی‌شود که او پیام‌آور وحی است و این مسئله را نیز باید یک عالم یهودی به او متذکر شود! خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ كَفَرُوا لَوْلَا نُزَّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِتُبَيَّنَ بِهِ فُؤَادُكُمْ» (فرقان: ۳۲)

و کافران گفتند: «چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟» این به خاطر آن است که قلب تو را به‌وسیله آن محکم داریم، و (از این‌رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم. «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدْسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، لِتُبَيَّنَ إِلَيْكُمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هُدَىٰ وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل / ۱۰۲)

بگو: روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده، تا افراد ایمان را ثابت‌قدم گرداند، و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان.

«إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي» (انعام / ۵۷)

من دلیل روشنی از پروردگارم دارم.

بنابراین پیامبری و نزول قرآن برای آرامش دل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان است و این با گفته ابن‌اسحاق منافات دارد که قلب نازنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) با سخن یک مرد نصرانی یا همسرش آرامش پیدا کرد.

زرارة بن اعین از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چگونه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نترسید که آنچه از نزد خداوند برایش می‌آمد، ممکن است از سوی شیطان باشد؟ امام صادق (علیه السلام) پاسخ دادند؛ هرگاه خداوند بنده‌ای را به رسالت برگزیریند، آرامش و وقار را بر قلبش فرو می‌آورد. آنچه از نزد خدا برای او می‌آمد، چنان بود که آن را عیناً می‌دید. (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۰۱)

همچنین آیات و روایات زیادی در باب علم به نبوت توسط شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مهم‌تر از آن، پیامبر بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از بعثت، وجود دارد که خبر مشهور «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدُمْ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»^(۷) زمانی که آدم بین آب و گل بود، من نبی بودم نمونه‌ای از آن است.

در اثبات نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از سنین خردسالی همین بس که آیات قرآن گویای علم به نبوت توسط حضرت عیسی در گهواره است.

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِاتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم: ۳۰)

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر داده است؛ و اما - هرجا که باشم - وجودی پر برکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، فرا به نماز و زکات توصیه کرده است.»

خداوند متعال درباره یحیی (علیه السلام) نیز می‌فرماید:

«وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم: ۱۲)

و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم.

از آنجایی که خداوند به هیچ پیامبری فضیلت و کرامت و معجزه‌ای عطا نفرمود، مگر آن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عطا کرده است، نمی‌توان پذیرفت که دیگر پیامبران از کودکی بر نبوت خود واقف بودند، اما علمای یهود و نصارا و همسر رسول خدا، وی را بر نبوت خویش آگاه می‌گرداند.

براساس باور و روایات شیعی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آغاز ولادت، نبی

الهی بوده و خود نیز بر آن واقف بوده‌اند. آنچه در بعثت و غار حرا اتفاق افتاد، صرفاً آغاز رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علنی کردن نبوت بود، نه آغاز نبوت. به عبارت دیگر، ایشان در چهل سالگی مبعوث به رسالت شدند.

تشخیص متأثر بودن نقل ابن اسحاق از باورهای کلامی او در این مورد نیز با تطبیق قرآن، روایات، عقل و اصول کلامی شیعی قابل درک می‌باشد.

نتیجه‌گیری

سیره ابن اسحاق، از اولین و مهم‌ترین سیره‌های موجود اهل تسنن، اساس نگارش سیره ابن هشام و تاریخ طبری بوده و منبع و الگوی پژوهش‌های تاریخی بعدی است.

ابن اسحاق دارای اجدادی مسیحی بوده و متهم به تأثیرپذیری و گرفتن اخبار خود از یهود و تدلیس در حدیث است. همچنین روایتگری او از سوی حدیث‌شناسان نیز به دیده تضعیف نگریسته شده است. ابن اسحاق در عرصه‌ای بسیار نزدیک به ممنوعیت نقل و کتابت حدیث، جعل روایات، روتق بازارِ قصه‌پردازان و رواج اسرائیلیات قرار داشته. و باید افزود که تاریخ نگارش یافته به دست او، نگارشی سفارشی و براساس خواسته خلیفه عباسی از دشمنان اهل‌بیت (علیهم السلام) می‌باشد.

براساس پژوهش انجام شده، به روشنی اثبات می‌شود که سیره ابن اسحاق تحت تأثیر باورهای کلامی محمد بن اسحاق به قلم تحریر درآمده است.

اثبات مدعای فوق با مقایسه سیره ابن اسحاق با تاریخ قطعی به دست می‌آید. وجود مغایرت و تعارض گزارشات تاریخی این کتاب با قرآن کریم، مغایرت و تعارض گزارشات تاریخی کتاب با روایات ثقه، اصول کلامی و اعتقادی شیعی مانند عصمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و....، تعارض مطالب موجود در کتاب با عقل و حتی دیگر مطالب خود سیره ابن اسحاق به صورتی که برخی بخش‌های کتاب با بخش‌های دیگر آن در تغایر و تعارض است و در نهایت تعارض مطالب آن با کتاب‌های همعصر و کتبی که پس از آن نگاشته شده است، همه قرائی بر دخیل نمودن باورهای کلامی نویسنده در تألیف

کتاب است.

بنابراین، براساس متأثر بودن سیره ابن‌اسحاق از باورهای کلامی مؤلف و خلیفه عباسی، باید اذعان داشت که کتاب او بدون بررسی علمی و تطبیق با تاریخ قطعی، اعتبار چندانی نداشته و نمی‌تواند به عنوان منبع معتبر تاریخی، برای تاریخ پژوهان معرفی گردد.

پی نوشت

۱. ر.ک: سیره ابن هشام.
۲. ر.ک: بحار الأنوار/۱۹، ۲۱۷/۱۹، و مشابه آن: تفسیر القمی ۲۵۸/۱، البرهان فی تفسیر القرآن ۶۵۰/۲، تفسیر نور الثقلین ۱۲۴/۲.
۳. ر.ک: صحيح مسلم ۱۷۰/۵؛ همچنین ر.ک. البداية و النهاية ۲۶۳/۳، غزوہ بدر العظمی یوم الفرقان یوم التقى الجمعان؛ دلائل النبوة ۴۷/۳.
۴. ر.ک: سیره ابن هشام ۱۷۳ ۱۷۲/۴، المغازی للواقدی ۱۰۰۱/۳ ۱۰۰۲ مجمع الزوائد ۱۹۱/۶ ۱۹۲، المصنف، عبدالرزاق، ۴۹/۱۱، اسدالغابه ۵۰ = ۱۱۷/۶، الاصاده ۱۴۲ ۱۴۱/۷، السیرة ۳۴ ۳۳/۴، ۵۸۹۲ = ۵۹۳/۳، المستدرک على الصحيحین، معرفة الصحابة (ذکر ابی رهم الغفاری) ۵۹۴.
۵. المغازی ۱۰۴۹/۳ ۱۰۵۰.
۶. ر.ک: ورقه بن نوفل در جاهلیت آئین مسیحیت گزیده بود و به زبان عبرانی کتاب می‌نوشت. او انجیل را نیز به همین زبان نوشته بود. او در آن زمان پیر مردی بزرگ و نایبنا بود. (صحیح بخاری ۶/۱ و ۹/۳۸، صحيح مسلم ۹۷/۱)، ابن عباس می‌گوید او بر آئین مسیحیت مرد. (السیرة الحلبیة ۱/۲۵۰).
۷. ر.ک: مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام) لابن شهرآشوب، ج ۱، ۲۱۴.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. اسدالغابه فی معرفة الصحابة، ابن اثیر جزیری، مؤسسه اسماعیلیان، تهران، ۱۳۲۸ هـ ق.
۳. الاصاده فی تمییز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، دارالإحياء التراث العربي، بیروت.
۴. الإفصاح فی الإمامة، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ ق.
۵. البداية و النهاية، ابن کثیر الحنبلي، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۶. الثقات، ابن حبان، محمد، حیدرآباد دکن، ۱۴۰۱ ق.
۷. بحار الأنوار، علامه مجلسی، محمد باقر، بیروت - لبنان: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۸. بیان المعانی، ملاحویش آل غازی عبدالقادر، مطبعة الترقی، دمشق، ۱۳۸۲ ق.
۹. تاريخ الأمم و الملوك، محمد بن جریر طبری، دار التراث، بیروت، ۱۳۸۷ ق.
۱۰. تاريخ بغداد، ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، دارالکتاب العربي، بیروت.
۱۱. تاريخ بیهقی، ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تصحیح دکتر کلیم الله حسینی، حیدر آباد.
۱۲. تاريخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، دلیل ما، قم، ۱۳۸۹ ش.
۱۳. تذکرة الحفاظ، ذهبی، محمد بن احمد، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۴-۱۳۳۲ ق.
۱۴. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، المطبعة العلمیة، تهران، ۱۳۸۰ ق.

١٥. تفسير قمی، قمی علی بن ابراهیم، دارالکتاب، قم، ١٣٦٧ ش.
١٦. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، انتشارات اسماعیلیان، قم، ١٤١٥ ق.
١٧. رجال الشیخ الطوسي، شیخ طوسي، انتشارات حیدریة، نجف، ١٣٨١ هـ ق.
١٨. سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنووت و دیگران، بیروت، ١٤٠٥ ق/ ١٩٨٥ م.
١٩. السیرة الحلبیة، حلبی شافعی، ١٣٢٠ ق.
٢٠. السیرة النبویة، ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان.
٢١. شرح معانی الآثار، طحاوی، دارالکتب العلمیة، بیروت لبنان.
٢٢. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبہ الله، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، قم، ١٤٠٤ ق.
٢٣. الصحیح من سیرة النبی الاعظم، سید جعفر مرتضی عاملی، دارالحدیث، قم، ١٤٢٦ ق.
٢٤. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل، الازھر مصر.
٢٥. صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، دار إحياء التراث العربی.
٢٦. طبقاءت الكبری، محمد بن سعد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ١٤٠٥ ق.
٢٧. الغدیر فی الكتاب والسنۃ والأدب، علامه عبد الحسین الامینی، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، قم، ١٤١٦ ق.
٢٨. الفهرست، محمد بن اسحاق ابن نديم، مطبعة الرحمانیّة، مصر، ١٣٤٨ ق.
٢٩. الكافی، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٤٠٧ ق.
٣٠. المعرفة والتاريخ، یعقوب بن سفیان فسوی، به کوشش ضیاء العمری، بغداد، ١٩٧٥ م.
٣١. مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، علامه، قم، ١٣٧٩ ق، ج ١، ص ٢١٤.
٣٢. نهج البلاغة (لصیحی صالح)، شریف الرضی، محمد بن حسین، هجرت، قم، ١٤١٤ ق.

